ایـن مقولـه، ابزار خاص خودش را می‌طلبد. چون در جهت فهم مسـائل و تبیین موضوعات گام برمی‌دارید. فرض بفرمائید اگر کسی در اینترنت کلمه کوی طلاب در مشهد را جست‌وجو کند، بر اساس داده‌هایی که هست یک‌سری نتایج می‌گیرد و گزاره‌هایـی را پیدا می‌کند؛ اما اینکه شـما بتوانید با توجه به «تجربه زیسـتی» خودتان در این فضا و مصاحبه‌های غیرساختاری و عمیقتان و با تکیه بر مشاهدات و ملاحظات و تعاملات خود به معانی عمیقی درباره فرهنگ و مردم این محله از مشهد برسـید، خیلی متفاوت است با رسـیدن به داده‌هایی درباره یک مطلب در اینترنت. یکی از دلایل مشـکلاتی که ما در حوزه‌های مختلف، بین غرب و شرق از لحاظ بحث‌های مختلف کاربردی و حتی نظری داریم، همین معنا اسـت که ما صرفاً به‌واسطه یک‌سری از منابع (که مشروعیت هم دارند) در حد معنای هسته‌ای یک‌سری محفوظات را پیدا می‌کنیم اما در «تشخیص» دچار اشکال و چالش‌های زیادی می‌شویم. مانند معلمی در کلاس درس که بخواهد صرفاً بر اساس دستورات دریافتی از وزارت آموزش‌وپرورش مشغول به تدریس شود. این خیلی فرق می‌کند که شما وارد کلاس شوید و با روشی غیر از آنچه آموزش دیده‌اید و جدا از محفوظات قبلی‌تان، به واقعیت‌هایی که در عمل خود را نشان می‌دهند، واقف شوید.

روش‌های کیفی این خلأ را تا اندازه‌ای پر می‌کنند و به همین خاطر کسـانی مثل مارگرت مید این مسئله را مطرح می‌کنند که تا تجربه فضای مورد مطالعه خود را نداشته باشید، نمی‌توانید واقعیت‌ها را درک کنید. درست مثل این است که از راننده خط انقلاب ـ آزادی در تهران بخواهید روی آب هم مسافر بزند. طبیعتاً تنها کاری که از دسـت او برمی‌آید این اسـت که برای شما دعا کند تا حالتان خوب شود؛ اما وقتی که به شهر ونیز وارد می‌شوید، می‌بینید که معنا و مفهوم تاکسی و تاکسی‌رانی عوض شد. تا زمانی که شما در دستگاه نیوتونی زندگی می‌کنید و می‌اندیشید، اصلاً یک‌سری مسائل برای شما مسئله نیست اما به مجرد اینکه وارد پارادایم انیشتینی می‌شوید، یک‌سری مسـائل تازه پیدا می‌کنید. تا زمانی که نتوانیم این پارادایم‌ها را بـه خوبی درک کنیم، در داخل منظرهای خودمان به ایجاد یک‌سـری گزاره‌ها می‌پردازیم که اگرچه این گزاره‌ها برای کسـانی که هم‌صدا و همراه ما هسـتند، لذت‌بخش خواهد بود اما در گره‌گشایی‌ها بسیار عاجز است. چون آن قواعد فهم را نخواهد داشت و یکی از دلایل نداشتن این قواعد، این است که با معانی حاشیه‌ای و عاطفی و معانی که به ذهن هیجان‌محور مربوط می‌شود، اصلاً آشنا نیستید. در نتیجه زمانی هم که می‌خواهید پروژه‌ای تعریف کنید، اولاً از یک لحاظ ممکن است که آن پروژه به درستی تعریف نشده باشد؛ چون ضرورت پروژه روشن نشده است و ثانیاً وقتی پروژه مطرح می‌شود در داخل دستگاهی از نظر ذهنی تعریف می‌شود که با موارد کاربردی فاصله بسیار عمیقی خواهد داشت.

فاصله بین معانی هسته‌ای بنیادین را که در جامعه ایران تا اندازه زیادی مورد وفاق اسـت تـا زندگی روزمره و یـا گردش زندگی کلان اجتماعی چگونه می‌توانیم کم کنیم؟ منابع فکری را چگونه بـا اسـتفاده از روش‌های کیفـی و یا هر راهبرد پژوهشـی دیگر می‌توان به نتیجه رساند؟

چند نکته باید از هم متمایز شـود. در منابع ما که همه متفق‌القول هستند منابعی عمیق و گران‌بهایند، مثل اصول کافی، مسـتدرک الوسـائل، غررالحکم، الحیاة، وسائل‌الشیعة و خود قرآن، دریایی از کاربردها و زمینه‌های عملیاتی مختلف را هم می‌بینیم؛ اما جهان اسـلام به‌طور کلی با یک مسـئله و مشـکلی حداقل از زمان سیدجمال‌الدین اسدآبادی مواجه بوده و آن عدم تعریف پروژه‌های کاربردی است. چون ما در سطوحی، فقط در حد اطلاعات وارد مسئله می‌شویم ولی فرق است بین اطلاعات و دانایی و مراتب بالاتر مانند حکمت.

در آمریکا، بعد از جنگ، بر اسـاس تئـوری و بازی دامینو، بحث این بود که وقتی یک کشور اروپای شرقی، کمونیست شود، در بقیه کشورها هم به تبع آن این اتفاق خواهد افتاد. بعد دیدند که خیلی از سربازان آمریکایی هم به کمونیسم گرایش پیدا می‌کنند. آقایی به نام مک‌گوایر تئوری و پروژه‌ای را تعریف کرد که بتواند در مقام عمل، آسیب‌های این مسئله را کم بکند و عدم این گرایش را ایجاد بکند. این تئوری ابتدا در رادیو و تلویزیون مورد بررسی قرار گرفت و بعداً کاربردهای دیگری یافت.

از طرف دیگر یکی از دلایل این وضعیت، به این مسـئله برمی‌گردد که برخی از متفکـران مـا، از یک لحاظ با معانی گران‌بهای کلیدی خیلی خوب آشـنا بوده‌اند ولی بدون اینکه ارتباطی با مسائل کاربردی داشته باشند؛ مثلاً مبحث روان‌شناسی نفوس، روان‌شناسی اقناع، روان‌شناسی مذاکره، روان‌شناسی تبلیغات، روان‌شناسی ارتباط به صورت عمیق و کاربردی برای آن‌ها مطرح نشـده و کسـانی هم که با بعضی از این مسائل آشنا بوده‌اند، با آن مفاهیم بنیادین و گران‌بها همراه نبوده‌اند و یا رابطه مفاهیم را با همدیگر نمی‌دانستند. تربیتِ مجموعه‌ای که بتواند این دو موضوع را خوب بشناسـد و بفهمد، نه فقط به صورت صوری و سطحی و کلیشه‌ای، بلکه به صورت عمیق، یکی از مهم‌ترین راه‌هایی اسـت که می‌تواند در تعریف پروژه‌ها خودش را نشان بدهد و در سطوح مختلف می‌تواند وارد عملیات شود.

در کنار این قضیه، فهمیدنِ آن بسترهای اجتماعی و فرهنگی می‌تواند در کنار روش‌ها نقش‌آفرین باشـد؛ همان‌طورکه در برخی روش‌های کیفی (برخلاف دیگر روش‌ها) معنا دارد. برخلاف روش‌های دیگر که از فرضیه شـروع می‌کنید و وارد می‌شوید در برخی روش‌های کیفی شما در فرایند تحقیق به فرضیه می‌رسید. وقتی شما بسترها را بشناسید، خود بسترها کمک می‌کنند که متوجه بشوید بسیاری از این شیوه‌ها (که به نظر می‌توانند استاندارد قلمداد بشوند) استاندارد بودنشان مورد سؤال است.

در رهیافتی که به عنوان روان‌شناسـی نقاد مطرح اسـت، خیلی از مفاهیم که در جریان غالب روان‌شناسی داریم، ساخته و پرداخته یک فضای خاص فرهنگی غربی دانسته می‌شود که شاید در بعد بومی اصلاً معنا و مفهوم نداشته باشند. در انجمن روان‌شناسی امریکا گروهی هست به نام «روان‌شناسی بومی». آن‌ها این بحث را مطرح می‌کنند که برای فهم مفاهیم روان‌شناختی متناسب با حوزه‌ها و بسترهای گوناگون، نیازمند این هستیم که منظرها را بشناسیم. چه بسا در آن منظرها یک‌سری روش‌های دیگر خواه‌ناخواه به‌صورت مستقل مطرح شوند و «رویش روش‌ها» رخ دهد. خیلی از مفاهیمی که فکر می‌کنیم برای آن‌ها پرسـش‌نامه استاندارد و ابزار دقیق داریم، وقتی وارد میدان واقعی پژوهش می‌شویم، اصلاً مورد استفاده ندارند؛ همان‌طور که تسـت‌های هوش را وقتی به افریقا بردند دیدند که خود مفاهیم در آن‌جا کاربرد ندارد. حال چطور شما می‌توانید بر اساس مسائلی که بسترش در آنجا فراهم نیست، تست بگیرید؟ منظور من مذمت همه این روش‌ها و یا زیر سؤال بردن آن‌ها نیست، منظور این است که بتوانیم در بستر و زمینه نگاه کنیم؛ به هر میزان که نگاه‌مان در آن درست و روشمند باشد.

سؤال ما همین اسـت: جامعه غربی در دوره رنسانس تجربه‌ای کرده و در دوره روشنگری ایدئولوژی‌هایی تولید شده که امروزه آن ایدئولوژی‌هـا خرد شـده و نـه فقط نظام‌سـازی فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی دارد، بلکه به عرصه سـبک زندگی رسـیده اسـت. یعنی یک ایده و اندیشـه و دیدگاهی از سرچشـمه‌های روشـنگری آمده و امروز تا سـبک زندگی خود را نشان می‌دهد. حتی کالبدسـازی‌هایی در قالب فناوری شده که با استفاده از آن محصولات و خدمات، خودبه‌خود در فضای فکری و معرفتی غرب قـرار می‌گیریم. جالب اسـت که برای خودشـان مکتب انتقادی